

The Notion of Appeal in Civil Judgments through the Lens of Legal Policymaking in Iran: Supervision-Based Judicial Governance

Mahsa Aghaei; Ph.D, Private Law, University of Tehran



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

سیمای فرجام‌خواهی
از آرای مدنی در آیین
سیاست‌گذاری حقوقی
ایران:
دادگری بر پایه
نظارت‌گری

The approach to appealing civil judgments holds an exceptional place among methods of challenging verdicts, and the supreme nature of its reviewing authority, namely the Supreme Court, confirms this claim. This method is anticipated in the fifth section of the Civil Procedure Law and has been the subject of numerous unified precedent rulings. Appeal has long been a focus of attention. Nevertheless, the policymaking and philosophy of emergence behind it have rarely been examined, raising the following question: "What principles and objectives led to the introduction of civil judgment appeal to our national legal system?"

The present study takes an analytical-descriptive approach, initially investigates the background of appeal in Iranian law, analyzes its fundamental philosophy and constructive forces, and evaluates legal policymaking surrounding legal and judicial policies. The investigations reveal that policymaking regarding appeal has pursued more than a single objective, but rather encompasses multiple interconnected policies and goals rooted in the social, economic, and cultural needs of the society.

Ultimately, these evaluations suggest that appeal is not merely a method of challenging a verdict. It is rather a potent tool in the hands of legal and judicial policymakers for judicial oversight, establishing and maintaining justice, increasing public satisfaction, and establishing social order. This process spans from supervision to judicial governance and is continuously pursuing perfection and greater efficiency.

Keywords: Appeal, Policymaking, Supreme Authority, Supervision, Verdict Challenge

سیمای فرجام‌خواهی از آرای مدنی در آیین سیاست‌گذاری حقوقی ایران: دادگری بر پایه نظارت‌گری

نوشته
مهسا آقائی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵

چکیده

شیوه فرجام‌خواهی از آرای مدنی، جایگاه ویژه‌ای در میان شیوه‌های شکایت از رأی دارد و عالی بودن مرجع رسیدگی‌کننده آن، یعنی دیوان عالی کشور، مهر تأییدی بر این مدعاست. این شیوه در باب پنجم قانون آیین دادرسی مدنی، پیش‌بینی شده و موضوع آرای وحدت رویه پرشماری قرار گرفته است. از دیرباز، فرجام‌خواهی قانون توجه بسیاری قرار گرفته، با این همه، سیاست‌گذاری و فلسفه پیدایش آن کمتر واریسی شده و این پرسش را پدید آورده که فرجام‌خواهی از آرای مدنی بر پایه چه اموری و در راستای چه هدف‌هایی به حقوق کشور ما راه پیدا کرده است.

این نوشتار با رویکرد تحلیلی-توصیفی، ابتدا به بررسی پیشینه فرجام‌خواهی در حقوق ایران می‌پردازد، فلسفه بنیادین و نیروهای سازنده آن را واکاوی می‌کند و سپس سیاست‌گذاری‌های حقوقی را که دربرگیرنده سیاست‌های قانونی و قضایی است، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بررسی‌ها نشان از آن دارد که سیاست‌گذاری در حوزه فرجام‌خواهی، فراتر از یک هدف واحد بوده، دربرگیرنده چندین سیاست و آرمان به هم پیوسته است که ریشه در نیازهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه دارد.

سرانجام، از این ارزیابی‌ها چنین برمی‌آید که فرجام‌خواهی نه تنها یک شیوه اعتراض به رأی، بلکه ابزاری قدرتمند در دست سیاست‌گذاران قانونی و قضایی برای نظارت قضایی، برقراری و حفظ عدالت، افزایش رضایت‌مندی عمومی و استقرار نظم اجتماعی است؛ روندی که از نظارت‌گری تا دادگری را دربر می‌گیرد و همواره در پی کمال و کارآمدی بیشتر است.

کلیدواژه: سیاست‌گذاری، شکایت از رأی، فرجام‌خواهی، مرجع عالی، نظارت‌گری.

۱۳



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

سیمای فرجام‌خواهی
از آرای مدنی در آیین
سیاست‌گذاری حقوقی
ایران:
دادگری بر پایه
نظارت‌گری

مقدمه

فرجام‌خواهی که به‌عنوان یکی از راه‌های شکایت از آرای مدنی در باب پنجم قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده و بایسته‌بازنگری نزد والترین مرجع قضایی یعنی دیوان عالی کشور است، پیشینه‌دور و درازی دارد؛ با وجود این، سیاست‌های بنیادین آن کمتر بازگو می‌شود.

سیاست‌گذاری^۱ در مفهوم حقوقی، دربرگیرنده سیاست‌های «قانونی» و «قضایی»^۲ است. سیاست‌گذاری قانونی، از راه قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری قضایی از سوی مراجع عالی قضایی از جمله دیوان عالی انجام می‌گیرد و در قالب آرای وحدت رویه، آرای اصراری و مانند آن نمود می‌یابد که باید همسو با سیاست‌های قانونی باشد. این نوشتار از یک سو به بررسی قوانین و از سوی دیگر به ارزیابی تفسیرهای قضایی می‌پردازد.

سیاست‌گذاری‌ها در سطوح گوناگون با یکدیگر پیوستگی و حتی همبستگی دارند و کارآمدی آنها در گرو هماهنگی است تا همچون قطعه‌های یک پازل، تصویر کاملی را بازتاب دهند. در همین راستا، سیاست‌گذاران حقوقی باید به عامل‌هایی همچون امور شرعی، عرفی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی نیز توجه نمایند. برای اطمینان از کارآمدی سیاست‌ها، بایسته است نسبت به «ارزیابی» آنها اقدام شود که بخش جدایی‌ناپذیری از فرایند سیاست‌گذاری و یکی از مراحل^۳ است که فراتر از کنترل و پایش سیاست‌ها، به‌طور پیاپی و مستمر به‌کار گرفته می‌شود (تقی‌زاده، ۱۳۹۹: ۴۷ و ۵۱) و در پی آن است که داده‌های عینی و عملی را برای بهبود و گسترش سیاست‌ها فراهم آورد (Mc & Hargie, ۲۰۰۱: ۳۲۰).

هرچند که در بخش «سیاست‌های کلی نظام» و «برنامه‌های توسعه»، آشکارا در باب سیاست‌های حقوقی و قضایی سخن گفته شده، ولی شایسته و بایسته به آن پرداخته نشده



۱ سیاست‌گذاری در لغت به معنای «اداره کردن» است (معین، ۱۳۶۲: ۱۹۶۶). سیاست در مفهوم عام، «به هر راهبرد برای اداره کردن یا بهبود بخشی» گفته می‌شود (آشوری، ۱۳۸۴: ۲۱۲) و معیاری برای ارزیابی کیفیت تصمیم‌ها با هدف ساماندهی به زندگی اجتماعی است (تقی‌زاده، ۱۳۹۹: ۴۷).

2 Legislative Policy and Judiciary Policy.

۳ ارزیابی قوانین از مرحله پیش‌نویس آغاز می‌شود و تا مرحله پس‌اقدام‌گذاری ادامه می‌یابد. به بیانی، «قانون خوب، به توانایی‌های پیش‌نویسان آن بستگی دارد، همان کسانی که سیاست‌ها را به لایحه‌های ساده، کوتاه و روشن تبدیل می‌کنند» (Rose, ۲۰۱۷: p.iii). برابر رویکرد فلسفی، در کنار معیارهای شکلی، مفاد قانون باید از حیث هدفمندی و کاربرد نیز ارزیابی شود (وکیلیان و مرکز مالگیری، ۱۳۹۵: ۴۷).



است. همچنین، گرچه مسئله «سیاست جنایی»^۱ دیرینگی قابل توجهی دارد، اما در حقوق کشور ما، پیرامون سیاست گذاری های در پیوند با حقوق خصوصی، همچنان کاستی های بسیاری دیده می شود. البته در زمینه سیاست گذاری ها و علم سیاست، آثار گرانقدری از سوی سیاست پژوهان و حقوق دانان پدید آمده است؛ با وجود این، کمتر اثری دیده می شود که به طور مستقیم مفهوم سیاست گذاری را در پیوند با حقوق خصوصی بررسی کرده باشد. اما آثار گرانقدری از حقوق دانان فرهیخته ای از جمله دکتر ناصر کاتوزیان، دکتر حسن جعفری تبار، دکتر حسن محسنی، دکتر عباس کریمی، دکتر مجید غمامی، دکتر علی اسلامی پناه و دیگر نویسندگان برجسته در دسترس است که همگی چراغ راه این پژوهش بوده است.

این پژوهش در صدد است تا با مطالعه پیشینه تاریخ حقوق ایران پیرامون «فرجام خواهی»، در خصوص شکل گیری و تکامل سیاست های بنیادین، تا حد امکان، به یک برآیند جامع از موضوع برسد و در مقام پاسخگویی به این پرسش است که «نظام حقوقی ایران، در راستای نگارش و تفسیر قانون های کنونی پیرامون فرجام خواهی از آرای مدنی، از کدام سیاست یا سیاست های قانونی و قضایی پیروی می کند؟». به نظر، در پیوند با این شیوه، سیاست های گوناگونی با تأکید بر نظارت گری شکل گرفته است. در مبحث نخست، به طور مختصر به پیشینه فرجام خواهی می پردازیم و برای آشنایی با سیاست های قانونی و قضایی، مبحث دوم پژوهش را به آن اختصاص داده ایم، در مبحث سوم به ارزیابی آن خواهیم پرداخت.

۱. شکایت از رأی در پرتو تاریخ حقوق^۲

پژوهش پیرامون سیاست گذاری های بنیادین بدون واکاوی پیشینه تاریخی، امری ناتمام است.^۳ در این مبحث به خوانش پیشینه تاریخی این شیوه می پردازیم^۴ که در سه بخش انجام می شود.

۱ اصطلاح سیاست جنایی برای اولین بار از سوی آنسلم فون فوئر باخ آلمانی در کتاب «حقوق کیفری» به کار رفته و از دیدگاه وی مجموعه شیوه های سرکوب گرانه دولت علیه جرم است (گودرزی و بروجردی، ۱۳۸۵: ۲۶).

۲ در ادبیات عرب، عبارت «تاریخ القوانين» جایگزینی برای واژه تاریخ حقوق بوده است (بهرامی احمدی، ۱۳۹۵: ۲۳).

۳ برابر سخن استاد بزرگ، «قاعده حقوقی، خود به خود ایجاد نمی شود و نتیجه برخورد نیروهای اجتماعی، قومی و فرهنگی است» (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۵). از دیدگاه برخی، مکتب های حقوقی از جمله «مکتب تاریخ حقوق»، حقوق یک پدیده تاریخی است که در درازنای زمان پرورانه می شود؛ زیرا پژوهش از خواسته های عمومی است (اسلامی پناه، ۱۳۹۸: ۱۷۲۷).

۴ به گفته ویل دورانت، «تاریخ، کتابی است که از نیمه آغاز می شود». (دورانت، ۱/۱۳۹۶: ۵۱۴).



۱.۱. دوران کهن

تاریخ حقوق ایران در زمینه شکایت از رأی، پیشینهٔ پرباری دارد و یادآور شکوه و ارزشمندی دادگستری است (قاسمی و دلبری، ۱۳۹۴: ۱۲۷ و ۱۴۴). در ابتدا، شایستگی دادرسی با «رئیس خانواده» و سپس «رئیس قبیله» بوده^۱، اما با بنیان‌گذاری پادشاهی‌ها، نظارت پادشاه در حکم نظارت دیوان عالی و رسیدگی فرجامی شمرده شده است (امین، ۱۳۸۶: ۹۰). در دوران هخامنشیان، پادشاه، مرجع پژوهشی، فرجامی و اعادهٔ دادرسی بود که شکایت از آرای دیگر دادرسان و مراجع قضایی به نزد او برده می‌شد (زرنگ، ۱/۱۳۸۱: ۳۵ و ۳۶). به گفتهٔ تاریخ‌نگاران، شاهنشاه همان دیوان عالی و تنها مرجعی بوده که حق بازنگری نسبت به آرا، ولو آرای دعاوی مختومه و صدور حکم معارض با آن را داشته است (احمدی، ۱۳۴۶: ۴۷) و در زمان ساسانیان نیز پادشاه در حکم رئیس دیوان عالی بوده که امکان بازنگری نسبت به تمامی آرا را داشته (کریستنسن، ۱۳۹۰: ۲۱۳) که به‌منزلهٔ فرجام‌خواهی بوده است.

۲.۱. دوران اسلامی

در روزگار اسلامی، مرجعی به نام «دیوان مظالم» برپا گردید که در برخی موارد مرجع رسیدگی پژوهشی و فرجامی به آرا بود. در ابتدا، حضرت علی (ع) به آن می‌پرداخت، بی‌آنکه روز و ساعت معینی را در نظر گرفته باشد (زیدان، ۱۳۹۲: ۱۹۱). از دیدگاه برخی، سمت والی مظالم از زمان حضرت علی (ع) آغاز شد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۸: ۹۵)؛ هرچند که بر بنیاد امور تشریفاتی، عبدالملک بن مروان، خلیفهٔ اموی را می‌توان آغازگر رسمی دیوان مظالم دانست. این رسم در زمان خلفای بعدی اموی و عباسی نیز ادامه داشته است (زیدان، ۱۳۹۲: ۱۹۱). از دیدگاه برخی نویسندگان، دیوان مظالم نقش دادگاه‌های پژوهش و دیوان تمیز را برعهده داشته و راهکاری کارآمد برای برقراری عدالت بوده است؛ هرچند در دوران خلفای عباسی، گاهی سوءاستفاده از قدرت انجام می‌شده است (محیط طباطبایی، ۱۳۵۱: ۸۴). بنابراین، در ایران بعد از ورود اسلام، امکان بازنگری از آرا به‌ویژه پژوهش‌خواهی و فرجام‌خواهی پیش‌بینی شده بود که دیوان مظالم عهده‌دار آن بود. البته این دیوان، فراز و نشیب بسیاری را پشت سر گذاشته و در برخی از دوران، بیشتر حالت نمادین داشته است.

۱ قانون ضرورتی اجتماعی است و در آغاز شکل‌گیری تمدن، حق «قانون‌گذاری» در اختیار رئیس خانواده بوده است (الفضل، ۲۰۰۵: ۱۷).

۳.۱. دوران معاصر

دوران معاصر با حکومت قاجاریه آغاز شد و سپس انقلاب مشروطه و وقوع انقلاب اسلامی، به استواری نظام حقوقی ایران و ساماندهی آیین دادرسی یاری رسانده است. بر همین بنیاد، این موضوع در سه بند بررسی می‌شود.

۱.۳.۱. از قاجاریه تا مشروطه

نظام قضایی قاجار با الگوبرداری از صفویان و بر مبنای اصل تفکیک دادگاه‌های شرعی از عرفی استوار شده بود. دادرسی عرفی در آن دوران، دست‌کم از دیدگاه نظری، قابل پژوهش‌خواهی از حاکم به والی و از والی به شاه بود و سومین مرحله دادگستری، مراجعه به شخص شاه بوده است (ر.ک. راوندی: ۲۴۱ و سفرنامه دروویل: ۱۸۳)، اما در عمل چنین سلسله‌مراتبی رعایت نمی‌شد (امین، ۱۳۸۶: ۲۹۸). تاریخ قانون‌گذاری نوین در دوران ناصرالدین شاه قاجار با وزارت عدلیه میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله سپهسالار آغاز شد^۱ (ورهرام، ۱۳۸۵: ۲۳۶ و ۲۳۷). از دیگر اقدامات تقلیدی ناصرالدین شاه، ایجاد دیوانی با عنوان «دیوان تظلمات عامه» بود که با الگوبرداری از دیوان مظالم دوره اسلامی و تقلید بار عام ساسانی ایجاد شد، اما این اقدامات، بیشتر حالت صوری داشت.

۱۷



۲.۳.۱. از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی

با وجود تمام ایرادات، «ایجاد عدلیه نوین» را مهم‌ترین دستاورد انقلاب مشروطه در عرصه نظام قضایی می‌دانند. البته تا حدود دو دهه عدالت واقعی حاکم نشد (امین، ۱۳۸۶: ۴۶۵)، اما همین عدلیه سنگ بنایی شد برای ایجاد دادگستری منظم در دهه‌های بعدی. طبق اصل ۷۵ قانون اساسی مشروطه، دیوان تمیز که بعدها «دیوان عالی کشور» نام گرفت نیز پیش‌بینی شد (امین، ۱۳۸۶: ۴۷۱ و ۴۷۲).

در سال ۱۳۲۸ق، دیوان تمیز تشکیل شد که موقتی و فاقد آیین دادرسی خاص و البته متفاوت با دیوان تمیز پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی بود (صالح، ۱۳۹۰: ۲۷۲). پس از وضع قوانین موقتی «قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صالحیه» و «قانون اصول محاکمات حقوقی»، نظام‌مندی دادگستری بهبود یافت و دیوان تمیز به معنی واقعی شروع به کار کرد.

در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ نیز به دیوان پرداخته شد. این دیوان که

۱ «تشکیل وزارت عدلیه در سال ۱۲۷۵ ه.ق و تأسیس دیوان‌خانه اعظم، مبدأ پایه‌گذاری عدلیه نوین است» (آل داود، ۱۳۹۷: ۱۹).

ادامه دیوان تمیز بود و با عنوان جدیدی ساماندهی شد، مهم‌ترین بخش سازمان نوین دادگستری به‌شمار می‌رفت و وظیفه اصلی آن، رسیدگی حکمی^۱ و کنترل آرای قضای بوده است (متین دفتری، ۱۳۹۴: ۷۴ و ۷۵). در سال ۱۳۲۸ با تصویب ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی، دیوان عهده‌دار ایجاد وحدت رویه نیز شد. عملکرد دستگاه قضایی آن دوره، در مجموع ضعیف ارزیابی می‌شود (زرنگ، ۱۳۸۱/۲: ۱۷۳).

۱.۳.۳. دوران پس از انقلاب اسلامی

با وقوع انقلاب اسلامی، رفته‌رفته دگرگونی‌های بنیادینی در دستگاه قضایی و قوانین کشور پدید آمد. سه سال نخست را «دوره انتقال» می‌نامند. برابر اصل ۱۵۹، بایستگی قانونی بودن دادگاه‌ها مورد توجه قرار گرفت و در اصل ۱۶۱، به برپایی دیوان عالی کشور اشاره شد.

نخستین گام برای اسلامی کردن دادگستری با تصویب قوانین برداشته شد و پس از چندی، پیرامون امکان پژوهش‌پذیری آرا اختلاف به‌وجود آمد.^۲ با این همه، حتی در دورانی که رسیدگی به برخی دعاوی، یک‌درجه‌ای و آرای دادگاه‌ها پژوهش‌ناپذیر بود، امکان بازنگری حکمی نسبت به آنها در دیوان عالی وجود داشت. از سال ۱۳۶۱ به بعد مراجع عمومی دادگستری پدید آمده و فعالیت دیوان عالی کشور از آن زمان افزایش یافته است.

۲. هم‌گرایی سیاست‌های قانونی و قضایی

در این مبحث، نگارندگان به بررسی سیاست‌های تقنینی و قضایی فرجام‌خواهی می‌پردازند. از بخشنامه‌های قدیمی وزارت دادگستری تا دستورالعمل‌های نوین قوه قضائیه^۳، همگی در مسیر یکسان‌سازی به‌کار گرفته شده است.

۲.۱. نظارت‌گری مرجع عالی؛ پاسداری از قانون و شرع

دیوان عالی کشور به‌عنوان بالاترین مرجع قضایی، از مدت‌ها پیش در ساختار قضایی

1 Question de droit.

۲ برای آشنایی بیشتر، نک: محسنی و دیگران، ۱۴۰۳: ۳۵۶.

۳ برای نمونه، بخشنامه شورای عالی قضایی در تاریخ ۱۳۶۴/۱۰/۰۹ و دستورالعمل ساماندهی و تسریع فرایند امور قضایی بین‌المللی مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۲۰ و نیز «دستورالعمل هوشمندسازی و الکترونیکی شدن فرایندها و پرونده‌های قضایی» در تاریخ ۱۴۰۳/۰۳/۲۷.



پیش‌بینی شده و ماده ۳۶۶ قانون، به‌روشنی از وظیفه و کارکرد نظارتی دیوان عالی^۱ سخن گفته است. یکی از پیامدهای نظارت‌گری، بایستگی پیروی دادگاه‌های پایین‌تر، از برخی تصمیم‌های مرجع عالی است. نقض با ارجاع و نقض رأی اصراری دادگاه پایین‌تر نیز برآیند اقتدار و برتری مرجع عالی است (هرمزی، ۱۳۸۷: ۲۵۶).

در برهه‌ای از زمان، با وجود ابهام‌های برخاسته از بخشنامه شورای عالی قضایی، هیئت عمومی دیوان با تفسیر و استناد به اصل ۱۶۱ قانون اساسی، دادگاه‌ها را به پیروی از رأی‌های دیوان ملزم دانست. این رویکرد در رأی وحدت رویه ۵۱ مورخ ۱۱ فروردین ۱۳۶۳ تثبیت شد و تا امروز با وجود دگرگونی قوانین، معتبر مانده است (کمالات، ۱۳۹۷: ۳۲۳ تا ۳۲۵). رأی شماره ۵۲ مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۶۵ در زمان پایداری دادگاه‌های حقوقی یک و دو صادر شد و رأی وحدت رویه ۵۰۶، هرچند با موضوعی متفاوت، به‌طور غیرمستقیم بر وظیفه نظارتی دیوان اشاره داشته است. هیئت عمومی دیوان در حکم شماره ۳۶۹۷ مورخ ۶ مهر ۱۳۳۷ با تفسیر قصد دادباخته بر پایه نپذیرفتن رأی و درخواست بازنگری در مرجع بالاتر، شکایت او را که با عنوان نادرست مطرح شده، به فرجام‌خواهی تفسیر کرده است. رأی وحدت رویه شماره ۵۳۴ مورخ ۲۱ فروردین ۱۳۶۹ نیز بر صلاحیت ذاتی مرجع عالی در رسیدگی به امور خاص تکیه دارد.

از دیرباز، یکی از سیاست‌های حقوقی، «کاستن مرحله‌های دادرسی» بوده، و بر همین بنیاد، فرجام‌خواهی، به‌نوعی بیان شده است که مرحله سوم دادرسی نباشد. بنابراین، با سیاست بازنگری از سوی مرجع عالی، پیوستگی جدایی‌ناپذیری دارد (هرزوگ و کارلن، ۱۴۰۱: ۱۷۵). یکی دیگر از مواردی که برآیند سیاست و وظیفه نظارتی دیوان بوده، در پیوند با اشخاصی است که نسبت به آرای مدنی حق فرجام‌خواهی دارند. در بند دوم ماده ۳۷۸ از دادستان کل کشور به‌عنوان یکی از این اشخاص نام برده شده است. چنین فرجام‌خواهی را امروزه «فرجام‌خواهی با واسطه» می‌نامند. حقوق دانان، فلسفه درخواست فرجامی با واسطه را نظارت‌گری بر اجرای درست قانون دانسته‌اند که در قانون پیشین^۲ بدون قید مهلت جلوه‌گر شده بود.

قانون‌کنونی در خصوص برآیند فرجام‌خواهی با واسطه سکوت کرده است، اما برخی

۱. برخی از استادان این نقد را بر ماده ۳۶۶ وارد آورده‌اند که بر پایه فقدان شرط اجتهاد دادرسان، چگونه می‌توان از شعبه دیوان عالی انتظار داشت تا سازگاری یا ناسازگاری رأی با موازین شرعی را تشخیص دهد (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۷۴).

۲. بر بنیاد ماده ۵۸۴ قانون مصوب ۱۳۱۸، حق فرجام‌خواهی دادستان کل، طبق قانون پیشین، فاقد مهلت و موعد معین بوده است. این رویکرد در قانون فرانسه ادامه دارد و ماده ۶۳۹ در همین باب است (محسنی، ۱/۱۴۰۱: ۲۴۲ و ۲۴۳).



بر بنیاد قانون پیشین، بر این باورند که در صورت خلاف قانون یا شرع دانسته شدن رأی فرجام‌خواسته، نقض رأی بدون ارجاع انجام می‌شود و طرفین نمی‌توانند از پیامدهای این نقض بهره بگیرند؛ چراکه برابر بند ۴ ماده ۳۶۹، حق فرجام‌خواهی خود را به‌طور ضمنی اسقاط کرده‌اند (هرمزی، ۱۳۸۷: ۲۵۴). امروزه ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در کنار ماده ۳۸۷ قانون کنونی قرار گرفته است و هر دو همچنان معتبرند.

واپسین نکته‌ای که در قانون پیرامون این سیاست در بخش پایانی ماده ۳۹۲ آمده، این است که در صورت احراز تخلف از ماده‌های قانونی یا غرض‌ورزی، تخلف از سوی شعبه دیوان گزارش شود. برخی نظریه‌های مشورتی نیز پیرامون فرجام‌خواهی اعلام شده است، از جمله نظریه‌های مشورتی شماره ۷/۲۱۵۵ (۱۳۸۲/۰۳/۲۵)، ۷/۵۱۶۸ (۱۳۸۶/۰۸/۰۷)، ۷/۴۴۹۹ (۱۳۸۵/۰۵/۱۶)، ۷/۴۹۰۱ (۱۳۷۹/۰۶/۲۰)، ۷/۵۳۸۹ (۱۳۸۴/۰۷/۳۰)، ۷/۳۲۳۳ (۱۳۸۰/۰۵/۱۷)، ۷/۵۹۳ (۱۳۸۰/۰۱/۲۷) و ۷/۳۶۷۷ (۱۳۸۰/۰۴/۳۱).^۱

۲.۲. راهبردی گری فوق‌العاده دیوان

نخستین پیامد این سیاست، برشماری آرای فرجام‌پذیر است، به‌گونه‌ای که اصل را باید بر عدم فرجام‌پذیری آرا دانست و ماده‌های قانونی را به‌گونه‌ای محدود تفسیر نمود. بر بنیاد مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون، آرای فرجام‌پذیر برشمرده شد و قانون‌گذار در مقام بیان، میان آرای صادره از مرجع نخستین و آرای پژوهشی، تفاوت گذاشته است.

رویکرد قانون‌گذار در شمارش آرای فرجام‌پذیر، از گذشته دگرگون شده است. برابر ماده ۵۲۱ قانون پیشین، بیشتر آرا فرجام‌پذیر بوده است. در قانون فرانسه نیز برابر ماده ۶۰۵، فرجام‌خواهی بدون محدودیت، نسبت به آرای قطعی امکان‌پذیر است (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۳۴).

پیرو اصل فرجام‌ناپذیر بودن آرا، پیرامون وصف شکایت‌پذیری فرجامی آرا ابهام‌هایی پدید آمد. در همین راستا، شماری از آرای وحدت رویه از جمله در باب فرجام‌پذیری حکم دادستان، رأی شماره ۱۹۹۹ (۱۳۳۲/۰۹/۲۵) صادر شده (کمالان، ۱۳۹۷: ۱۳) و برابر حکم ۸۰۰ (۱۳۳۶/۰۴/۱۱) و در پی اختلاف درباره فرجام‌پذیری حکم حجر، هیئت عمومی آنها را نسبت به طرفین دعوا فرجام‌ناپذیر شمرده است (کمالان، ۱۳۹۷: ۲۰ و ۲۱) و رأی وحدت رویه ۲۳ (۱۳۵۱/۰۷/۰۱) نیز پیرامون فرجام‌پذیری آرای ضرر و زیان برخاسته از جرم، ابهام‌زدایی کرده است (کمالان، ۱۳۹۷: ۳۳۷ تا ۳۴۰). همچنین، رأی شماره ۳۳

۱ نک: ابادری فومشی، ۱/۱۴۰۱: ۱۵۹، ۲۵۷، ۲۹۶؛ هاشمی، ۱۳۹۷: ۵۶۸، ۵۹۰؛ حیاتی، ۱۳۹۰: ۶۴۸؛ کارخیران، ۱۳۹۴: ۷۴۷.

۱۳۶۴/۱۲/۱۲) درباره فرجام‌پذیری آرای دادگاه حقوقی یک در مقام رسیدگی پژوهشی شفاف‌سازی کرده است.

سیاست فوق‌العاده بودن فرجام‌خواهی موجب شده است تا افزون بر اصل فرجام‌ناپذیری، قانون‌گذار ماده ۳۶۹ را نیز بیان نماید. برابر آن، آرای نامبرده در بندهای شش‌گانه ذاتاً فرجام‌ناپذیر هستند (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۲: ۳۷۷). بررسی این آرا از جمله رأی مستند به اقرار قاطع، نشان از آن دارد که قانون‌گذار استثنای سیاست را نیز متناسب تعریف کرده است. در رأی وحدت رویه شماره ۷۹۳ مورخ ۱۴ مرداد ۱۳۹۹ از فرجام‌پذیری قرارهای رد درخواست اعاده دادرسی در راستای تفسیر بند «ب» ماده ۳۶۸ سخن گفته شده است. هیئت عمومی دیوان، نظر خود را بر پایه فرجام‌پذیری قرار رد درخواست اعاده دادرسی با موضوع وقف، استوار کرده است.

یکی از برجسته‌ترین آرا، رأی وحدت رویه ۶۶۶ مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۳ است. به موجب آن، از شیوه و چگونگی نگارش بند «الف» ماده ۳۶۸ چنین برمی‌آید که واژه اصل، فقط ویژه حکم‌های نکاح و فسخ آن است (کمالان، ۱۳۹۷: ۶۸۱ تا ۶۸۳).

برابر رأی وحدت رویه ۸۱۷ مورخ ۱۶ آذر ۱۴۰۲، پیرامون امکان شکایت فرجامی نسبت به رأی اعسار از پرداخت دیه، چنین روشن‌گری شده است که پیرو غیرمالی بودن دعوی اعسار، آنها از گروه آرای فرجام‌پذیر خارج شده‌اند. برابر رأی اصراری شماره ۳۶۹۶ مورخ ۶ مهر ۱۳۳۷، در مواردی که اصل حکم فرجام‌پذیر نباشد، قرارهای صادره آن نیز فرجام‌ناپذیر هستند (کارخیران، ۱۳۹۴: ۷۰۴).

برآیند دیگر این سیاست، روشن‌گری پیرامون جهت‌های فرجام‌خواهی است. بندهای پنج‌گانه ماده ۳۷۱ قانون، گویای جهت‌های این شیوه بوده و مواد ۳۷۲ تا ۳۷۷ آن را

۲۱



آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

سیمای فرجام‌خواهی
از آرای مدنی در آیین
سیاست‌گذاری حقوقی
ایران:
دادگری بر پایه
نظارت‌گری

۱ رأی ۶۶۶: «آنچه از نحوه تدوین بند الف ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی مستفاد می‌شود این است که رسیدگی فرجامی نسبت به احکام نکاح و فسخ آن صرفاً مربوط به اصل نکاح و فسخ آن می‌باشد و کلمه اصل به سایر موضوعات از جمله طلاق تسری ندارد. زیرا اولاً کلمه طلاق به طور مطلق ذکر شده، ثانیاً کلمه طلاق با علامت (،) از اصل نکاح و فسخ آن متمایز گردیده است، بنابراین با توجه به اهمیت طلاق، کلیه دعوی مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی بوده و رأی شعبه سی‌ام، با اکثریت آرا تأیید می‌شود.» رأی ۸۱۷: «با عنایت به اینکه برابر ماده ۲۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۹۴، محکومیت به پرداخت دیه در زمره محکومیت‌های مالی مشمول این قانون است و مطابق دیگر مواد قانون، از جمله مواد ۱۰ و ۱۴، دعوی اعسار «غیرمالی» است که به موجب دادخواست و مستقل مطرح و رسیدگی می‌شود و در ماده ۱۴ اخیرالذکر تنها به «مرحله تجدیدنظر» این دعا اشاره شده است و با توجه به اینکه قابل فرجام بودن آرای دادگاه‌ها، امری نیازمند نص است و در هیچ یک از مقررات چنین نصی وجود ندارد، بنابراین آرای دادگاه‌های کیفری یک در خصوص اعسار از پرداخت دیه، قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی نیست. بنابه مراتب رأی شعبه چهل و دوم دیوان، به اکثریت قاطع آرا صحیح تشخیص داده می‌شود.»



شفاف‌سازی کرده و البته با وجود فوق‌العاده بودن فرجام‌خواهی، ماده ۳۷۷ را پیش‌بینی کرده است که بر اختیار شعبه‌های دیوان در بازنگری تأکید دارد. همچنین، از برآیندهای فوق‌العاده بودن فرجام‌خواهی، نداشتن اثر تعلیقی اجرای حکم است.

در راستای این سیاست، برخی نظریه‌های مشورتی نیز صادر شده است، از جمله نظریه‌های شماره ۷/۲۹۸۴ (۱۳۸۲/۰۵/۱۵)، ۷/۵۵۴۸ (۱۳۸۲/۰۷/۰۷)، ۷/۱۲۵۰ (۱۳۷۱/۰۲/۰۳)، ۷/۱۰۶۳۸ (۱۳۷۹/۱۱/۰۵) که با تأکید بر سیاست فوق‌العاده بودن بازنگری دیوان به روشننگری پیرامون متن قانون پرداخته است.^۱

۲.۳. شایستگی، تنها بر بنیاد امور حکمی^۲

فرجام‌خواهی به‌گونه‌ای ساماندهی شده است که نتوان آن را مرحله سوم رسیدگی دانست. چنین رویکردی فقط زمانی اجراشدنی است که دیوان عالی از ورود به ماهیت دعوای خودداری نماید.

از مهم‌ترین پیامدهای این سیاست، «نبود اثر انتقالی» است. دیوان عالی در مقام رسیدگی فرجامی به آرای مدنی، فاقد شأن رسیدگی ماهوی بوده، طرح هرگونه ادعای جدید ممنوع اعلام شده است. دیگر برآیند آن، ناممکن بودن طرح هرگونه دعوا همچون تقابل، ورود ثالث، جلب ثالث، اضافی و یا مرتبط است. همچنین، ارائه دلیل جدید، ناشدنی است (متین دفتری، ۱۳۹۴: ۶۹۶). با وجود این، دیوان درحالی که دادگاه صادرکننده حکم به برهانه‌های طرفین بی‌توجهی کرده و یا بی‌اعتباری دلیل‌ها ثابت شده است، حق نقض رأی را دارد (افتخارچهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۴۱۵). در همین راستا، اداره حقوقی دادگستری بر این نظر بوده که پذیرش ادعای جدید ناممکن است، اما امکان نقض جهت تکمیل تحقیقات وجود دارد (اباذری فومشی، ۱/۱۴۰۱: ۳۹۷ و ۳۹۸). برابر رأی ۶۲۹ مورخ ۲۹ دی ۱۳۷۳ بر بایستگی رسیدگی حکمی تأکید شده (کمالان، ۱۳۹۷: ۶۲۵ تا ۶۲۷) و

۱ نک: اباذری فومشی، ۱/۱۴۰۱: ۳۲۷، ۳۹۲؛ حیاتی، ۱۳۹۰: ۶۱۹؛ کارخیران، ۱۳۹۴: ۷۲۰ و ۷۲۵.
2 Reviw on the Law only.

۳ رأی ۶۲۹: «منظور مقنن از ذکر جمله «مرجع تجدیدنظر، رای را نقض و رسیدگی می‌نماید» در تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳، مرجعی است که نسبت به دادگاه صادرکننده رأیی که ادعای اشتباه در آن شده، از حیث شأن و مقام عالی‌تر باشد و با این کیفیت و نظر به اصل ۱۶۱ قانون اساسی، چنانچه مرجع تجدیدنظر دعوایی، دادگاه تجدیدنظر استان باشد، مقامی که حق نقض رأی صادره از آن دادگاه را دارد، دیوان عالی کشور خواهد بود، خصوصاً که دادگاه صادرکننده، علی‌الاصول حق نقض رأی خود را ندارد، علی‌هذا رأی شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور در مقام اعمال بند ۲ ماده ۱۸ قانون مزبور و پس از تشخیص وجود اشتباه درحالی که متضمن نقض حکم صادره از دادگاه تجدیدنظر استان همدان می‌باشد، موافق اصول و موازین قانونی تشخیص می‌گردد».

چنین رویکردی در رأی وحدت رویه ۶۴۸ مورخ ۱۹ بهمن ۱۳۷۸ و ۲۶ بهمن ۱۳۷۸^۱ نیز بازگو گردیده است.

نقش بازنگری حکمی دیوان، آنچنان پررنگ است که حتی در برهه‌ای از زمان، اصطلاح «مرحله نقض و ابرام» را برای آن به‌کار می‌بردند. بر بنیاد آن، در صورت ابرام، پرونده از سوی دیوان به دادگاه صادرکننده بازگردانده می‌شود. البته پیرامون ابرام، شعبه‌های دیوان اختیارات محدودی برای تصحیح حکم از جنبه سهوی قلم دارند.

رأی ۵۸۹ مورخ ۵ بهمن ۱۳۷۲^۲، اگرچه پیرامون لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص (۱۳۵۸) ابهام‌زدایی کرده است، اما استدلال آن پیرامون مرجع شایسته رسیدگی، در روزگار کنونی نیز می‌تواند به‌کار گرفته شود (کمالان، ۱۳۹۷: ۵۲۶ تا ۵۲۹). رأی وحدت رویه ۶۱۱ مورخ ۸ آبان ۱۳۷۵^۳ نیز بر پایه سیاست بازنگری حکمی صادر شده که برابر آن، با نقض رأی صادره و فرستادن آن به مرجع نخستین، آرای صادره از آن مرجع می‌توانند وصف پژوهش‌پذیری داشته باشند (ابادری فومشی، ۱/۱۴۰۱: ۶۰). بر پایه آن، پس از نقض حکم از سوی دیوان، تمامی آثار حکم نقض شده، از بین می‌رود و با رسیدگی دادگاه از نو، ورود شخص ثالث به آن مرحله امکان‌پذیر خواهد بود.



۱ رأی ۶۴۸: «مراد قانون‌گذار از جمله «...دادگاه تجدیدنظر با توجه به دلیل ابرازی، رأی صادره را نقض و رسیدگی ماهوی خواهد کرد» در تبصره ۳ ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری علی‌الاصول مرجعی است که نسبت به دادگاه صادرکننده رأیی که اعلام اشتباه در آن شده، از حیث درجه و شأن عالی‌تر باشد، بنابراین و با توجه به اینکه دادگاه‌های هم‌عرض حق نقض آرای یکدیگر را ندارند و نظر به اصل ۱۶۱ قانون اساسی در خصوص نظارت عالی دیوان عالی کشور و نظر به اینکه دیوان عالی کشور از این حیث مرجع نقض و ابرام است، چنانچه مرجع تجدیدنظر دعوایی دادگاه تجدیدنظر استان باشد، مقامی که حق نقض رأی دادگاه را دارد، دیوان عالی کشور خواهد بود. بنابه مراتب رأی شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور در مورد اعمال ماده ۲۳۵ قانون مزبور منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌شود».

۲ رأی ۵۸۹: «ماده چهارم لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص ۱۳۵۸ منصرف از موردی است که دادگاه مدنی خاص در محلی تشکیل شود، هرچند که دارای یک شعبه باشد. در چنین موردی اگر حکم شعبه مزبور در دیوان عالی کشور نقض شود دادگاه مرجوع‌علیه نزدیک‌ترین دادگاه مدنی خاص واقع در حوزه قضایی همان استان خواهد بود. بنابراین رأی شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد، صحیح و منطبق با موازین قانونی است».

۳ رأی ۶۱۱: «به موجب ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۷۳، مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های هر شهرستان دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان است، مگر در موارد مندرج در همان ماده که مرجع رسیدگی تجدیدنظر را دیوان عالی کشور قرار داده است و با توجه به بند (ب) ماده الحاقی به قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۴۹ که مقرر داشته: آرای صادره از حیث قابلیت اعتراض و پژوهش و فرجام تابع قانون مجری در زمان صدور آن می‌باشد، بنابراین، آرای دادگاه‌های عمومی که در زمان حکومت قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصدار یافته ولو اینکه سابقه رسیدگی و نقض در دیوان عالی کشور داشته باشد، بارعایت میزان خواسته قابل رسیدگی تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر مرکز استان می‌باشد. علی‌هذا رأی شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص می‌گردد».



پیرو این سیاست، تکلیف‌هایی بر عهده مرجع‌های صادرکننده حکم و یا دیگر مراجع پایین‌تر گذاشته شده است. چنانچه رأی فرجام‌خواسته بایسته نقض باشد، متناسب با جهت نقض آن، دیوان باید رویکردهای گوناگونی را درپیش بگیرد. اگر نقض به جهت فقدان شایستگی مرجع صادرکننده باشد، هم‌زمان با نقض، پرونده به مرجع شایسته فرستاده می‌شود. در مواردی که حکم به جهت کاستی تحقیقات نقض می‌گردد، جهت رسیدگی ماهوی، هم‌زمان با نقض حکم، به دادگاه صادرکننده بازگردانده می‌شود. همچنین است در موارد نقض قرار که در راستای رسیدگی ماهوی دومرحله‌ای صورت می‌گیرد، پرونده به مرجع صادرکننده آن بازگردانده می‌شود (شمس، ۱۴۰۱/۲: ۴۱۹). افزون بر این، دیوان در رویارویی با آرای ناهمگون، دست‌کم یکی از آنها را نقض خواهد کرد و چنانچه هر دو رأی برخلاف قانون باشد، هر دوی آن‌ها نقض می‌شوند (حیاتی، ۱۳۹۰: ۶۴۵). در حالتی که هر دو رأی نقض شوند، از آنجا که دیوان برای رسیدگی ماهوی حقی ندارد، پس از نقض رأی در فرض وجود دیگر جهت‌های فرجام‌خواهی، پرونده به شعبه هم‌عرض دادگاه فرستاده می‌شود. برابر آرای اصراری به شماره‌های ۶۱۸۴ و ۶۱۸۹ مورخ ۲۴ دی ۱۳۴۳، بر بایستگی بازنگری حکمی دیوان تأکید شده است (کارخیران، ۱۳۹۴: ۷۰۳). پیرامون ابهام درباره حدود اختیار مرجع پایین‌تر در رسیدگی از نو، رأی شماره ۱۱۴ مورخ ۲۴ مهر ۱۳۶۵، در مواردی که پرونده بایسته رسیدگی دوباره از سوی مرجع پایین‌تر است، رسیدگی بدون نیاز به تقدیم دادخواست جدید و بدون پرداخت هزینه دادرسی، روند خود را طی خواهد کرد.

۲.۴. آیین‌مندی با رویکرد حق‌ستانی

فرجام‌خواهی در گروه امور آیینی قرار دارد که بایسته نظام‌مندسازی و ساماندهی است. بر همین مبنا، زمانمند شدن آن از هنگام حکومت قانون اصول محاکمات حقوقی تاکنون، مورد توجه قرار گرفته است. در خصوص فراگستری عذر موجه بیان‌شده در تبصره ماده ۳۰۶، برخی ابهام‌ها وجود دارد.

یکی از موارد مهم، اثر توصیف رأی بر فرجام‌پذیری آراست. قانون‌گذار، دادگاه را مکلف به توصیف رأی از حیث پژوهش‌پذیری نموده و اما در باب فرجام‌پذیری سکوت کرده که به نظر می‌رسد به سبب پرهیز از تکرارگویی بوده است^۱ (شمس، ۱۴۰۱/۲: ۳۸۸؛ محسنی، ۱۳۹۶: ۳۲۵ تا ۳۳۳).

مورد دیگر، بایستگی تقدیم دادخواست و پایبندی به اصول دادرسی است. افزون بر

۱ رأی وحدت رویه ۶۳۹، سیاست نظم قضایی را از نگاهی دیگر پی گرفته است. برابر این رأی، و مادامی که راه برای شکایت عادی گشوده باشد، رسیدگی فوق‌العاده به آن توجیه‌ناپذیر است.



این، فرجام‌خواهی با پرداخت هزینه دادرسی انجام می‌گیرد و طرح ادعای اعسار در مرحله فرجامی امکان‌پذیر است. با توجه به برخی اختلاف نظرها پیرامون مرجع ثبت دادخواست (شمس، ۱۴۰۱/۲: ۳۹۷)، سیاست قضایی به یاری شتافته است. برای نمونه، هیئت عمومی دیوان در مقام ابهام‌زدایی، با صدور حکم ۱۸۵۵ مورخ ۵ آذر ۱۳۳۵، به دنبال پیوست نکردن وکالت‌نامه وکیل، رد دادخواست فرجامی را اعلام کرده است^۱ (کمالات، ۱۳۹۷: ۱۵) و به موجب حکم شماره ۶۷ مورخ اول آذر ۱۳۴۶ در خصوص ماده ۵۳۸ قانون پیشین (۳۸۴ قانون کنونی)، برای تشخیص در مهلت بودن تقدیم دادخواست شکایت از قرار رد دادخواست فرجامی، ثبت در هریک از مرجع‌ها از جمله دادگاه صادرکننده، پذیرفتنی است (کمالات، ۱۳۹۷: ۸۱ و ۸۲) و نیز به موجب رأی وحدت رویه ۲۳ مورخ ۶ تیر ۱۳۶۰، ذکر نکردن نشانی در دادخواست، صدور اخطار رفع را در پی خواهد داشت (کمالات، ۱۳۹۷: ۲۴۹ و ۲۵۰).

در راستای اصل تناظر، دادخواست فرجام‌خواهی بدون واسطه به فرجام‌خوانده ابلاغ می‌شود که برابر ماده ۳۸۵، آن طرف حق دارد ظرف بیست روز نسبت به پاسخگویی اقدام نماید. در قوانین کشور ما، بی‌آنکه تقسیم‌بندی حقوق پیشین فرانسه پیرامون شعبه‌های عریضه و مدنی^۲ پیش‌بینی شده باشد، رسیدگی فرجامی دیوان دو گام را دربر می‌گیرد: گام نخست، خوانش پرونده و تهیه گزارش از سوی رئیس یا مستشار است و گام دوم، رسیدگی اعضای دیوان به پرونده پس از شنیدن گزارش. به گفته احمد متین‌دفتری، در این مرحله، رسیدگی ماهوی و غوغاها به پایان رسیده، این کار بدون حضور طرفین انجام می‌شود (متین دفتری، ۱۳۹۴: ۶۸۸).

هدف بنیادین فرجام‌خواهی، پاسداری از اجرای درست قوانین و شرع با نیم‌نگاهی به حقوق طرفین دعواست (محسنی، ۱۳۹۶: ۳۲۹). یکی از این موارد، اثر داشتن حکم نسبت به فرجام‌خواه است که ولو در فرض فرجام‌خواهی با واسطه از سوی دادستان، اثر آن به طرفین بازمی‌گردد. رأی وحدت رویه ۶۱۳ مورخ ۱۸ دی ۱۳۷۵، یکی از رأی‌هایی بوده که برابر آن، سیاست‌گذاری قضایی به تفسیر واژه «محکوم‌علیه» پرداخته است و آن را مشمول هر دو طرف می‌داند (کمالات، ۱۳۹۷: ۵۹۲ تا ۵۹۴).

برآیند دیگری که برخاسته از نگاه قانون‌گذار بوده، تعدیل اصل فقدان اثر تعلیقی برای

۱ پرسش اینجاست که نقض رأی به جهت پیوست نکردن وکالت‌نامه وکیل، چه برآیندهایی را دربر دارد. نخستین فایده آن، انجام وظیفه از سوی وکلای دادگستری است و دیگر اینکه از اطلاع دادرسی جلوگیری به عمل می‌آورد (محسنی و آقائی، ۱۴۰۱: ۷۱).

۲ ساختار دیوان عالی فرانسه تا سال ۱۹۴۷ به دو مرحله تقسیم می‌شد: شعبه عریض و شعبه مدنی. در صورت پذیرش شعبه عریض، شاکی به شعبه مدنی فرا خوانده می‌شد (متین دفتری، ۱۳۹۴: ۶۸۶ تا ۶۸۸).



فرجام‌خواهی است. برابر ماده ۳۸۶، پیرامون اجرای حکم‌های مالی و غیرمالی و بحث أخذ تأمین، راهکارهای گوناگونی اندیشیده شده است.^۱ چنین رویکردی تا حدی برخاسته از حساس بودن دعاوی غیرمالی و پیامدهای اجتماعی است. مورد دیگری که می‌توان ریشه آن را در این سیاست جستجو کرد، پیش‌بینی نهاد فرجام تبعی^۲ بوده که فلسفه آن، پاسداری از حقوق فرجام‌خوانده است (افتخارجهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۴۰۷).

بر پایه سیاست یادشده، نظریه‌های مشورتی نیز اعلام شده است، از جمله نظریه‌های شماره ۷/۳۳۳۲ (۱۳۶۲/۰۸/۱۴)، ۷/۳۲۹۶ (۱۳۸۲/۰۵/۲۲)، ۷/۱۰۴۲ (۱۳۸۳/۰۴/۱۸)، ۷/۴۵۴۰ (۱۳۸۲/۰۶/۳۰)، ۷/۲۰ (۱۳۸۴/۰۱/۰۷)، ۷/۴۴۶۵ (۱۳۸۰/۰۵/۱۱) و ۱۴۰۲/۱۰۵۷ (۱۴۰۳/۰۲/۲۳). همچنین برابر رأی شماره ۱۴۶ مورخ ۸ آذر ۱۳۷۴ شعبه یکم دادگاه عالی انتظامی قضات، صدور قرار توقف اجرای حکم، بدون گرفتن تأمین، تخلف است (کارخیران، ۱۳۹۴: ۷۴۲).

۳. ارزیابی سیاست‌گذاری فرجام‌خواهی

پس از شناخت سیاست‌های قانونی و قضایی، اکنون بر این اندیشه‌ایم که با هم‌سنجی میان سیاست‌گذاری‌ها، به ارزیابی آنها بپردازیم.

۳.۱. ارزیابی سیاست نظارت‌گری مرجع عالی و پاسداری از قانون و شرع

راهی که اصل ۱۶۱ قانون اساسی در پیوند با نظارت قضایی آغاز کرده، در ماده ۳۶۶ قانون دنبال شده است. مرجعی شایستگی نظارت بر امور قضایی و دادگستری را دارد که از یک سو دارای اقتدار برای پایش باشد و از سوی دیگر، چارچوب تفکیک قوای سه‌گانه را برهم نزند؛ بنابراین گزینه شایسته برای انجام این کار، دیوان عالی کشور است. افزون بر این، نظم دادرسی بایسته پایان یافتن دادرسی‌ها در زمانی متعارف است تا هدف خاتمه دادن به دعوا محقق شود. در همین راستا، رسیدگی فرجامی به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده تا مرحله سوم دادرسی نباشد که همسو با سیاست کلی «کاستن مرحله‌های دادرسی» بوده است.

۱ فلسفه قانونی بند «الف» ماده ۳۸۶ در راستای نگاه‌داشت حقوق احتمالی دادباخته دعوا بوده است (شمس، ۱۴۰۱: ۳۹۳).

۲ نهاد فرجام تبعی از روزگار حکومت قانون پیشین به حقوق کشور ما وارد و در ماده ۶۱۴ قانون فرانسه نیز به این نهاد اشاره شده است (محسنی، ۱۴۰۱: ۲۳۵).

در گام نخست، سیاست‌گذاری قضایی هماهنگ با سیاست‌گذاری قانونی شکل گرفته است و همگام با یکدیگر بر پیروی مراجع پایین‌تر از تصمیم دیوان عالی تأکید کرده‌اند. در همین راستا، شاهد پیروی دادگاه‌ها از دستورهای دیوان عالی هستیم^۱. سیاست قضایی نیز از طریق آرای وحدت رویه^{۵۱، ۵۲، ۳۶۹۴} ابهام‌زدایی نموده است. همچنین آرای وحدت رویه^{۵۰۶ و ۵۱۰} نیز با تفسیر درست از قانون، بر فراگیری آن به دعوای مربوط به ثبت احوال و نیز کارکرد نظارتی دیوان اشاره نموده‌اند.

اگرچه کلیت صدور بخشنامه از سوی قوه قضائیه با ایرادهایی روبه‌رو است، با این همه، در بخشنامه ریاست آن قوه، با نگاه به کارکرد نظارتی، بر بایستگی اعلام تخلف دادگاه‌ها از سوی شعبه‌های دیوان تأکید شده است. همچنین رئیس دیوان عالی نیز در بخشنامه مورخ ۲۳ بهمن ۱۴۰۲ نسبت به تکلیف شعبه‌های هم‌عرض، مواردی را بیان کرده و نظریه‌های مشورتی پرشماری پیرامون رأی اصراری و پیروی دادگاه‌ها از استدلال دیوان اعلام گردیده است.

واپسین برآیند، امکان‌پذیری فرجام‌خواهی با واسطه دادستان است. در قانون گذشته، فرجام‌خواهی به درخواست دادستان انجام می‌شد و نقض رأی در اثر آن، موجب حذف رأی اشتباه از نظام قضایی می‌گردید، اما نسبت به طرفین بی‌تأثیر بوده است. سومین ویژگی آن نیز زمانمند نبودن در نظر گرفته شده است. روی هم رفته، به نظر می‌رسد سیاست پیشین قانون‌گذار با سیاست نظارت بر اجرای درست قوانین، هماهنگی بیشتری داشته، گرچه درگیر چالش‌هایی هم بوده است.

۲۷



آیین دادرسی در تطبیق
Comparative Civil Procedure

سیمای فرجام‌خواهی
از آرای مدنی در آینه
سیاست‌گذاری حقوقی
ایران:
دادگری بر پایه
نظارت‌گری

۳. ۲. ارزیابی سیاست راهبردی گری فوق‌العاده

رویکرد فوق‌العاده بودن فرجام‌خواهی با نگاه به سیاست دادرسی دو مرحله‌ای و دستیابی به قطعیت شکل گرفته است (زراعت، ۱۳۸۵: ۱۱۲۸). در شق اول از بند «الف» ماده ۳۶۷، حد نصاب مالی برای حکم‌های صادره از دادگاه نخستین در نظر گرفته شده که با وجود مناسب بودن، بایسته به‌روزرسانی است. در قانون، فقط سخن از «خواسته دعا» بوده، اما بر مبنای رویه قضایی، برآیند آن چنین می‌شود که حد نصاب در پیوند با «خواسته و یا ارزش آن» است (شمس، ۱۴۰۱: ۲/۳۸۴).

رویکرد قانون‌گذار در برشماری رأی‌های فرجام‌پذیر را می‌توان برخاسته از فوق‌العاده بودن فرجام‌خواهی و اهمیت ویژه دعوای غیرمالی دانست. برخی حقوق دانان با تأکید

۱ پیرو برخی نقدها، گروهی در مقام پاسخگویی گفته‌اند که نباید آن را به عنوان قانون‌گذاری انگاشت، زیرا نقش دیوان، فقط تفسیرگری قانون و یکسان‌سازی رویه است (حیدری، ۱۴۰۱: ۲۳۲ تا ۲۳۵).



بر حقوق فرانسه که بیشتر رأی‌ها را فرجام‌پذیر اعلام کرده است^۱، آن را منطقی‌تر می‌دانند (افتخارجه‌رمی و السان، ۲/۱۳۹۶: ۳۶۸ و ۳۶۹).

در ماده‌های ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون کنونی، مصداق قرارهای فرجام‌پذیر نیز بیان شده، با این همه به جهت عدم تصریح به قرارهای ردّ دعوا و عدم استماع دعوا، نقدهایی وارد است (شمس، ۲/۱۴۰۱: ۳۸۳ و ۳۸۵). در شق دوم بند یکم ماده ۵۲۲ قانون پیشین (اصلاحی ۱۳۳۱)، به روشنی بر غیرقابل فرجام بودن آرا در پیوند با متفرعات دعوا سخن گفته شده بود، اما در قانون کنونی قانون‌گذار سکوت کرده، ولی نظریه مشورتی ۷/۲۹۸۴ مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۲ آن را فرجام‌ناپذیر دانسته که مورد انتقاد است.

ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی کنونی در مقام بیان آرای فرجام‌ناپذیر ذاتی است و از آنجا که رأی‌های مستند به اقرار، سوگند قاطع دعوا و سایر آرا، همگی به نوعی نشانه‌ای بر درستی رأی و یا پذیرش مفاد آن بوده‌اند، چنین رویکردی برگزیده شده است؛ با این همه، این رویکرد در باب فرجام‌خواهی به واسطه دادستان و اسقاط حق از سوی طرفین، مورد انتقاد است.

گفتنی است، مرجع شایسته برای تشخیص وصف فرجام‌پذیری آرا، دیوان است. بنابراین دادگاه‌های پایین‌تر، در هر حال باید دادخواست فرجام‌خواهی را به دیوان بفرستند (زراعت، ۱۳۸۵: ۱۱۵۴). در دادنامه ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۱۰۵۶۵ مورخ ۲۶ آذر ۱۳۹۳ شعبه یکم دیوان عالی کشور، به این امر اشاره شده است (آقائی، ۱۴۰۱: ۵۳ تا ۵۵).

رأی وحدت رویه ۶۶۶، نمونه برجسته سیاست‌گذاری قضایی است که گام ارزشمندی را در راستای تکمیل سیاست‌گذاری قانونی برداشته و با تفسیر درستی از شیوه بیان بندهای «الف» مواد ۳۶۷ و ۳۶۸، اهمیت سیاست‌گذاری قضایی را بیش از پیش نمایان کرده است.^۲ قانون ایران و فرانسه در راستای برشماری جهت‌های فرجام‌خواهی، رویکردهای گوناگونی را درپیش گرفته‌اند. برخی از حقوق‌دانان ایرانی عملکرد قانون فرانسه را مناسب‌تر ارزیابی کرده‌اند (حسن‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۷ و ۷۸). واپسین برآیند، نداشتن اثر تعلیقی است که با فوق‌العاده بودن این شیوه هماهنگ به نظر می‌رسد.

۱ از دیدگاه حقوق‌دانان، بهترین راهکار، گسترش فرجام‌خواهی به تمامی رأی‌های مالی و نیز پیش‌بینی شیوه مستقل اعتراض به رأی، از سوی قانون یا رویه قضایی است. (کریمی و شکوهی‌زاده، ۱۳۹۷: ۳۸۷، ۳۹۹ و ۴۰۰).

۲ برای نمونه، طی دادنامه شماره ۳۰۰۴۶ مصوب ۱۳۹۳/۱۲/۰۶ شعبه سوم دادگاه سیرجان، به فرجام‌ناپذیری رأی وقف نظر داده شده بود، با این استدلال که رأی، در خصوص موضوعی خارج از اصل وقف صادر و میزان خواسته آن کمتر از بیست میلیون ریال تقویم شده است. این رأی به درستی از سوی شعبه یکم دیوان عالی نقض گردیده است (آقائی، ۱۴۰۱: ۴۵ تا ۵۰).

۳.۳. ارزیابی سیاست شایستگی، تنها بر بنیاد امور حکمی

این سیاست بر پایه سیاست‌های دیگری از جمله سیاست نظارتی و فوق‌العاده بودن شکل گرفته است. از این سیاست به‌درستی برمی‌آید که فرجام‌خواهی باید بدون اثر انتقالی باشد. با آنکه قانون‌گذار به‌روشنی بر نابایسته بودن طرح ادعاهای جدید در قانون اشاره نکرده است، اما این امر به‌سادگی از مواد قانون برداشت می‌شود. گفتنی است که قانون‌گذار در باب فرجام‌خواهی، پیرامون امکان‌پذیر بودن طرح دعوای طاری از جمله ورود و جلب ثالث و یا دعوای متقابل سکوت کرده است؛ با این همه، سیاست‌گذاری‌های قانونی و قضایی به‌درستی امکان‌پذیری آنها را با مانع روبه‌رو می‌سازد.

بازنگری، تنها بر بنیاد امور حکمی می‌تواند نقض و یا ابرام رأی را در پی داشته باشد و نقض رأی بدون رسیدگی ماهوی، فقط رأی صادره را بی‌اثر می‌کند و بایسته رسیدگی ماهوی است. به‌طور کلی در موارد نقض رأی، پیرو سیاست‌گذاری‌های بنیادین، در بیشتر موارد، اصل بر نقض با رجوع بوده است.

سیاست‌گذاران قضایی با نگاه به این سیاست، اقدام به تفسیرگری کرده‌اند؛ برای نمونه، در آرای وحدت رویه شماره ۶۲۹۵۸۹، ۶۴۸ و ۶۱۱ به‌روشنی بر بازنگری حکمی تأکید شده است.

نکته جالب آنکه رسیدگی فرجامی نمی‌تواند وصف غیابی داشته باشد (زراعت، ۱۳۸۵: ۱۱۸۶) و فلسفه فرجام‌خواهی نیز این امر را تأیید می‌کند، زیرا همانند ماده ۶۲۲، بازنگری تنها بر بنیاد امور حکمی است (محسنی، ۱/۱۴۰۱: ۲۳۸).

به‌عنوان واپسین نکته، چنانچه رأی فرجام‌خواسته اجرا شود، در صورتی امکان بازگرداندن عملیات اجرایی وجود دارد که پس از نقض حکم، دادگاه رسیدگی‌کننده، تمام یا بخشی از حکم را در راستای نفع فرجام‌خواه صادر نماید و سپس نهایی گردد. متأسفانه در نظریه مشورتی ۷/۲۳۷۸ مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۳، برخلاف این امر گفته شده که با اصول دادرسی ناهماهنگ است (افتخارجهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۴۲۶ و ۴۲۷).

۳.۴. ارزیابی آیین‌مندی بر بنیاد حق‌ستانی

نظام‌مندی آیینی و نظم و امنیت قضایی در گروه سیاست‌های کلی نظام قرار دارد. با وجود کارکرد نظارتی، این شیوه نیم‌نگاهی به حقوق طرفین دعوا دارد. زمانمندی یکی از ثمره‌های آن بوده و از سرآغاز حکومت قانون در سال ۱۳۱۸، قانون‌گذار رویکرد یکسان‌سازی مهلت





برای شیوه‌های گوناگون شکایت را درپیش گرفته است. در آغاز، پیرامون فراگستری عذرهای موجه به مهلت فرجام‌خواهی، ابهام‌هایی پدید آمده بود؛ از این رو، سیاست قضایی در راستای ابهام‌زدایی آن کوشیده است. بایستگی تقدیم دادخواست و پایبندی به شرایط آیینی، از نمونه‌های بارز نظام‌مندی فرجام‌خواهی بوده و در همین راستا، چند رأی وحدت رویه و برخی نظریه‌های مشورتی، به یکسان‌سازی رویه پرداخته‌اند (شمس، ۱۴۰۱: ۲/۳۹۸).

همچنین، در مرحله فرجامی، با پذیرش فرجام تبعی رویه‌رو هستیم که متفاوت با سیاست قانونی پژوهش‌خواهی بوده، مناسب ارزیابی می‌شود. دکترین حقوقی بر این باور است که فرجام‌خوانده، زمانی می‌تواند تقاضای فرجام تبعی نماید که بخشی از حکم به ضرر او صادر شده باشد (حیاتی، ۱۳۹۰: ۶۵۰؛ افتخار جهرمی والسان، ۱۳۹۶: ۴۰۸).

بر بنیاد آنچه گفته شد، اصل بر رسیدگی فرجامی، بدون حضور طرفین است. در ماده ۳۹۴، وظیفه فرستادن برگه‌های احضاریه، نه با دیوان، بلکه با دادگاه نخستین محل اقامت طرفین اعلام شده که برخاسته از شأن عالی دیوان است.^۱

در کنار بحث آیینی بودن، نیم‌نگاه قانون‌گذار به حقوق طرفین دعوا درخور توجه است. هم‌سنجی قانون کنونی با قانون‌های پیشین، بر ما آشکار می‌سازد که قانون‌گذار در قانون کنونی، توجه بیشتری بر حقوق طرفین دارد.

برجسته‌ترین برآیند رویکرد حمایتی قانون‌گذار، راهکارهایی بوده که قانون‌گذار برای تعدیل فقدان اثر تعلیقی فرجام‌خواهی پیش‌بینی کرده است؛ اگرچه، بر تفاوت دیدگاه قانون‌گذار در نگارش مواد ۳۸۹ و ۳۸۶ نقدهایی وارد است. قانون‌گذار، پیرامون برخی جزئیات، همچون مفهوم دادباخته، نوع تأمین و یا زمان تأمین، سکوت کرده است؛ از این رو، مراجع قضایی به ابهام‌زدایی پرداخته‌اند.

نتیجه‌گیری

آنچه در این پژوهش، مبنای جستجو قرار گرفته، تلاش برای ترسیم شمایل کلی از سیاست‌های نظام حقوقی ایران پیرامون فرجام‌خواهی از آرای مدنی است؛ شیوه‌ای که در گذر زمان و در برخورد با نیروهای گوناگون اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی شکل گرفته است. به‌طور معمول، سیاست‌ها بازگو نمی‌شوند، بلکه بازتاب آنها در قالب قوانین، بخشنامه‌ها، آرای وحدت رویه و مانند آن نمود می‌یابد. البته، برخی سیاست‌ها در مقررات سیاست‌های کلی نظام، برنامه‌های توسعه و به‌طور پراکنده در قوانین دیگر بیان

۱ برابر ماده ۶۲۸ قانون فرانسه در صورت ردّ فرجام‌خواهی و اثبات بدنبیتی فرجام‌خواه، به جرمه مدنی تا حداکثر ده هزار یورو و جبران خسارت حکمی گردد (محسنی، ۱۴۰۱: ۱/۲۳۹).

شده‌اند که از جمله آنها می‌توان به «کاستن مراحل دادرسی با رویکرد قطعیت در زمان مناسب» و «یکنواخت‌سازی آیین دادرسی» اشاره کرد. بر پایه قانون‌محور بودن نظام کشور، سیاست‌های قانونی نسبت به سیاست‌های قضایی برتری دارند.

امر سیاست‌گذاری، آن‌چنان با شیوه‌های شکایت از رأی، درهم آمیخته است که به موجب آن، این شیوه‌ها بیشتر از حقوقی بودن، از وصف سیاسی بودن برخوردار شده‌اند و به نظر می‌رسد آیین دادرسی مدنی، یکی از سیاست‌زده‌ترین بخش‌های حقوق است.

شیوه فرجام‌خواهی از روزگاران کهن مورد توجه بوده و بر پایه بایستگی نظارت و پایش دیوان عالی کشور شکل گرفته است؛ بنابراین، فرجام‌خواهی بر پایه سیاست اصلی «نظارت مرجع عالی و پاسداری از قانون و شرع» بنیان‌گذاری شده است که البته رویکرد «حمایتی» هم دارد. افزون بر این، در راستای وصف «فوق‌العاده بودن»، سیاست «حکمی بودن رسیدگی» نیز به آن افزوده شده که هماهنگ با وظیفه نظارت‌گری دیوان است و با آیین‌مندی خاصی انجام می‌شود.

۳۱



آیین دادرسی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

سیمای فرجام‌خواهی
از آرای مدنی در آیین
سیاست‌گذاری حقوقی
ایران:
دادگری بر پایه
نظارت‌گری

نقش سیاست‌گذاری قضایی در فرجام‌خواهی، پررنگ‌تر از برخی دیگر از شیوه‌ها نمایان شده است که شاید برخاسته از وظیفه نظارت‌گری آن باشد. پیرامون این شیوه، بیش از ۲۰ رأی وحدت رویه از جمله آرای شماره ۲۳، ۶۱۳، ۶۲۹، ۷۹۳، ۸۱۷ و ۸۱۹ صادر شده و رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ در پیوند با فرجام‌پذیری رأی طلاق، نمونه بارز نقش تکمیلی سیاست قضایی است.

تجربه‌های به‌دست آمده در طول چند قرن پیاپی، نشان از کارآمدی فرجام‌خواهی و نظارت‌گری مرجع عالی دارد که نه تنها به سازگاری بیشتر با قوانین و شرع یاری رسانده، بلکه در راه حق‌ستانی اشخاص نیز راهگشا بوده است. سیاست‌های بنیادین این شیوه با ظرافت خاصی طراحی شده و مواردی همچون بازنگری حکمی، بایستگی پیروی مرجع پایین‌تر، آیین ویژه، نبود اثرهای انتقالی و تعلیقی، فرجام تبعی و امکان‌پذیری فرجام با واسطه دادستان (فارغ از برخی نقدها)، از نکته‌های مثبت آن به‌شمار می‌رود. البته از برخی جنبه‌ها بایسته اصلاح است، همانند نقدهای وارده بر حد نصاب آرای مالی، برخی ابهام‌ها پیرامون پذیرش عذر موجه، ایرادهای نگارشی ماده ۴۱۳ و به‌طور کلی نقدهای وارده بر فرجام‌خواهی با واسطه دادستان که پیشنهاد نگارندگان بر بازبینی آنها است.

پیشنهادها:

- ۱- حد نصاب مالی بند یک ماده ۳۶۷ قانون به شرح زیر اصلاح گردد و بند مشابهی به ماده ۳۶۸ افزوده شود.



بند پیشنهادی: «احکامی که خواسته یا ارزش خواسته آن، بیش از مبلغ یک میلیارد ریال باشد».

۲- با توجه به ابهام‌های پیرامون بحث عذر موجه، اصلاح ماده ۴۰۰ به این شرح پیشنهاد می‌شود:

ماده پیشنهادی: «مقررات مواد ۳۰۶، ۳۳۷ و ۳۳۸ این قانون در مورد فرجام‌خواهی از احکام و قرارها نیز لازم‌الرعایه است».

۳- در ماده ۴۱۳، با تغییر «یا» به «و»، عبارت «نسبت به جهتی که آن را به ضرر خود و برخلاف موازین شرعی و مقررات قانونی می‌داند»، جایگزین شود.

۴- فرجام‌خواهی با واسطه دادستان به «فرجام‌خواهی به درخواست دادستان» تبدیل گردد:

ماده پیشنهادی: «هرگاه از رأی قابل فرجام، در مهلت مقرر قانونی فرجام‌خواهی نشده و یا به هر علتی، قرار رد یا ابطال دادخواست فرجامی صادر و قطعی شده باشد، دادستان حق دارد برای پاسداری از شرع و قانون، نسبت به آن تقاضای فرجام‌خواهی نماید.

تبصره یک- نقض رأی در مورد این ماده، فقط جهت پاسداری از قانون و شرع است و در مورد اصحاب دعوا مؤثر نخواهد بود؛ مگر آنکه خلاف بین شرع بودن آن احراز گردد و جز این مورد، نقض رأی از نوع بلاارجاع خواهد بود.

تبصره دو- درخواست فرجام از سوی دادستان، بدون قید مهلت و بدون پرداخت هزینه دادرسی انجام‌پذیر است».

منابع و مآخذ

الف: فارسی

۱. آل داود، علی (۱۳۹۷). نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری در ایران. چاپ اول، تهران: نشر افشار با همکاری انتشارات سخن.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۸۴). دانشنامه سیاسی. چاپ یازدهم، تهران: انتشارات مروارید.
۳. آقائی، مهسا (۱۴۰۱). فرجام‌خواهی در موضوع وقف: چالش تمییز اصل و قفیت از دیگر دعاوی (نقد دادنامه شعبه اول دیوان عالی). نشریه نقد و تحلیل آرای قضایی، (۲)، ۴۰-۶۸.
۴. آقائی، مهسا (۱۴۰۲). قانون در سایه مصلحت‌اندیشی قضایی (نقد رأی وحدت رویه ۷۴۲). دوفصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی، (۴)۲، ۵۱۳-۵۳۲.
۵. ابادزی فومشی، منصور (۱۴۰۱). مجموعه کامل نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه. چاپ اول، تهران: نشر خط سوم.
۶. اسلامی‌پناه، علی (۱۳۹۸). مکتب تاریخی حقوق. فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، (۲)، ۱۱-۲۰.

۷. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۳۹۶). آیین دادرسی مدنی. جلد دوم، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

۸. امین، سید حسن (۱۳۸۲). تاریخ حقوق ایران. چاپ اول، تهران: انتشارات دایره المعارف ایران شناسی.

۹. بهرامی احمدی، حمید (۱۳۹۵). تاریخ حقوق. جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر دانشگاه امام صادق (ع).

۱۰. تقی زاده، مریم (۱۳۹۹). «ارزیابی سیاست‌گذاری حقوقی». چاپ اول، تهران: دانشنامه سیاست‌گذاری حقوقی، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات معاونت حقوقی رئیس‌جمهوری.

۱۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (بی‌تا). تاریخ حقوق ایران. تهران: انتشارات کانون معرفت.

۱۲. حیات‌سی، علی عباس (۱۴۰۰). بررسی جهت مغایرت آرا در طرق فوق‌العاده اعتراض به آرا با مطالعه تطبیقی آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه. نشریه دیدگاه‌های حقوق قضایی، (۹۳)، ۹۱-۱۰۸.

۱۳. حیدری، سیروس (۱۴۰۲). تأملی پیرامون سابقه ابلّاح در پرتو رأی وحدت رویه ۲۳ دیوان عالی. فصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی، (۴)۲، ۵۸۲-۶۰۱.

۱۴. دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۹۶). تاریخ تمدن. جلد اول، ترجمه فرشته مولایی. چاپ اول، تهران: نشر آفرینه.

۱۵. راوندی، مرتضی (۱۳۶۸). سیر قانون و دادگستری در ایران. چاپ اول، نشر چشمه (کتابسرای بابل).

۱۶. ربیعی، فرانک (۱۳۹۰). تاریخ ورود گزیده‌ای از قوانین. چاپ اول، کرج: تألیفات ربیعی.

۱۷. زراعت، عباس (۱۳۸۵). قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران. چاپ سوم، تهران: نشر خط سوم.

۱۸. زرننگ، محمد (۱۳۸۱). تحول نظام قضایی ایران. جلد اول و دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۹. زیدان، جرجی (۱۳۹۲). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهرکلام. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

۲۰. شمس، عبدالله (۱۴۰۱ الف). آیین دادرسی مدنی (پیشرفته)، جلد اول، چاپ ۴۴، تهران: انتشارات دراک.

۲۱. شمس، عبدالله (۱۴۰۱ ب). آیین دادرسی مدنی (پیشرفته)، جلد دوم، چاپ ۴۷، تهران: انتشارات دراک.

۲۲. صالح، علی‌پاشا (۱۳۹۷). سرگذشت قانون (مباحثی از تاریخ حقوق). چاپ ششم، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

۲۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۱). دادگستری در ایران از صدر اسلام تا مشروطیت. مجله کانون وکلا، دوره ۲۵ (ویژه‌نامه استانداردهای وکالت)، (۱۹)، ۶۷-۹۴.

۲۴. قاسمی، آمنه و دلبری، شهربانو (۱۳۹۴). تطبیق و واکاوی تأثیرات دادگستری و دادرسی در ایران باستان و دادگستری نوین. فصلنامه علمی-پژوهشی فقه و تاریخ تمدن، (۴۴)۱۱، ۱۲۴-۱۴۶.

https://jhc.mashhad.iau.ir/article_527794.html

۲۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶). معمای پژوهش در احکام و تعارض نیروهای اجتماعی. مجله دانشگاه تهران، (۳۸)، ۵-۱۸. https://journals.ut.ac.ir/article_15902.html

۲۶. کارخیران، محمدحسین (۱۳۹۴). کامل‌ترین محشای قانون آیین دادرسی مدنی. چاپ اول، تهران: نشر آریاداد.

۲۷. کریمی، عباس و پرتو، حمیدرضا (۱۳۹۸). آیین دادرسی مدنی. جلد دوم، چاپ دوم، تهران: نشر دادگستر.

۲۸. کریمی، عباس و شکوهی‌زاده، رضا (۱۳۹۷). نهاد اعتراض مستقل در آیین دادرسی مدنی فرانسه. نشریه مطالعات حقوق تطبیقی، (۱)۹، ۳۸۱-۴۰۱.

۲۹. کریستنسن، آرتور (۱۳۹۰). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. چاپ هفتم، تهران: نشر



صدای معاصر با همکاری نشر شگیر.

۳۰. کمالان، مهدی (۱۳۹۷). مجموعه آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور. چاپ اول، تهران: انتشارات کمالان.

۳۱. گودرزی بروجردی، محمدرضا (۱۳۸۵). سیاست جنایی قضایی. چاپ دوم، قم: انتشارات سلسبیل.

۳۲. متین دفتری، احمد (۱۳۹۴). آیین دادرسی مدنی. چاپ پنجم، تهران: انتشارات مجد.

۳۳. محسنی، حسن (۱۳۹۵). رویکردی تطبیقی بر دعوای تقابل. مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۹ (۷۳)، ۱۶۷-۱۹۸.
https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_56391.html

۳۴. محسنی، حسن (۱۴۰۱). آیین دادرسی مدنی فرانسه. جلد اول، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۳۵. محسنی، حسن؛ غمامی، مجید؛ آقائی، مهسا (۱۴۰۳). سیاست‌گذاری نظام حقوقی ایران در پژوهش‌های
از آرای مدنه. مجله مطالعات حقوقی شیراز، ۱۶، ۴ (۵۴ پیاپی)، ۳۴۷-۳۸۶.

۳۶. محسنی، حسن و آقائی، مهسا (۱۴۰۱). یکنواخت‌سازی و پیشرفت حقوق وکالت دادگستری در رأی‌های وحدت رویه دیوان عالی. فصلنامه تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، و پژه‌نامه استناداردهای وکالت.

۳۷. معین، محمد (۱۳۶۲). فرهنگ فارسی. جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۳۸. مهاجری، علی (۱۳۹۳). قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی. چاپ سوم، تهران: انتشارات فک سازان.

۳۹. ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵). نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار. چاپ اول، تهران: انتشارات معین.

۴۰. وکیلان، حسن و مرکز مالمیری، احمد (۱۳۹۵). مقدمه‌ای بر فلسفه قانون‌گذاری: در تکاپوی ارتقای کیفیت قانون. فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، ۱۸ (۵۱)، ۲۹-۵۴. DoI:10.22054/qjpl.2016.5417

۴۱. هاشمی، فرهاد (۱۳۹۷). تنقیح قانون آیین دادرسی مدنی. چاپ اول، تهران: شرکت سهامی روزنامه رسمی.

۴۲. هرزوغ، پیتراى و کارلن، دلمار (۱۴۰۱). آیین دادرسی مدنى. مجلد هشتم، برگردان و پژوهش از حسن محسنى و مهسا آقائى، جاب یکم، تهران: شرکت سهامى انتشار.

۴۳. هرمزی، خیراله (۱۳۸۷). معمای نهایی شدن آرا در نظام قضایی ایران. مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال دهم، شماره ۲۴.

ب: خارجی

٢٢. الفضل، منذر (٢٠٠٥م)، تاريخ القانون، دارئاراس للطباعة والنشر، الطبعة الثانية، أربيل. در:
https://ia800803.us.archive.org/34/items/abuarialkurdy_gmail_20E%20%D8%A7%

45. Rose, Roger (2017). Commonwealth Legislative Drafting Manual. Commonwealth Secretariat 2017, in <https://www.thecommonwealthlibrary.org/index.php/comsec/catalog/view/873/873/7305>
46. Mairead Mc & Owen D W, Hargie (2001). Evaluating evaluation: Implication for assessing quality. International Journal of Health Care Quality Assurance, Vol. 14, (6-7), 317-327. DoI: 10.1108/09526860110409081